

## باروی «شاهجهان آباد» در دهلی

(۴)

دهلی از هنگام تیتیش Tutmish تاروزگار اسکندر لودی که پایتخت کشور خود را به «آگرا» برد، پایتخت بوده است. مغول نیز «آگرا» را پایتخت خویش قرار دادند و دهلی برای آنان نسبتاً تک و میدانی برای آسایش بشمار میرفت و هر کس بدیدارشان می آمد، در آنجا می ماند.

«جهانگیر» عادت داشت که در زمین «سلیم گره» Salimgarh، اردوی نظامی بزند. وی در سال یازدهم فرمانروائی «شاهجهان» اندیشید تا بار دیگر دهلی را برای پایتختی برگزیند، بنابراین شهری نوین پیا داشت که آنرا «شاهجهان آباد» میخواندند و همچنین «جهانگیر» باروئی در کنار رود «جمنا» در جنوب «سلیم گره» بنیان نهاد. این همان جایی است که ستاره - شناسان آن دیار، آن جای را برگزیدند. در خلال هفت سال ونیم، در دهلی دژی سرخ رنگ با همان بزرگی و شکوه مندی پیشینیاش، بوجود آمد. این است که آنچه در روزگار زرین «شاهجهان» جاودمانده است یعنی ساختمانهای این دژ همانگونه که امروز هستند - جز سایه و پرهیبی از یادگار روزگاران «شاهجهان» و «اورنگزیب» چیزی بجا نمانده است و از آنچه صحیفه ها و نگارهای زرین «مهراتی ها» افغانها و انگلیسی ها آراسته شده بود، برهنه مانده است. بنابراین بسیاری از ساختمانهای اصلی، جز زمینشان، ویران گشته است و نمیتوان برای هر کاخ پادشاهی، شرحی باریک بیان داشت زیرا از کار سهندگویان این گفتگوی بیرون است ولی بناچار، شرحی کوتاه از وضعی که داشته است، بازگو میکنیم:

این بارو «دژ سرخ رنگ» فراهم شده ای است از ساختمانها، که بر امون آن آردوده اری زیبا از سنگهای ریز و سرخ رنگ، که تراش داده نشده اند

درببر گرفته است و بر فراز آن پاره‌ای تالارهای جداگانه این سوی و آن سوی بچشم می‌خورد و به رودخانه ای که جز به جایی شنی، از آن بریده و جدا نمی‌گردد، پیوندمی‌گیرد. جز جایی که به رودخانه میپیوست، آن بارورا از همه سو، خندقی دربر گرفته بود و به این خندق، باغی که همیشه پر از شکوفه و درختان سرسبز درهمه فصلها بود، که پیوستگی می‌یافت. رنگهای این باغ برنگ سرخ دیوار بارو بود تادر روان بینندگان، گیرائی نیکوئی را ارزانی دارد. به دنبال این گه‌باغ بیکی از کوچه‌های بزرگ و آرام‌سلطنتی برمیخوریم که رو بروی در بارو - همانجائی که دوخیابان بزرگ، بخیا بانهای شهر پایان می‌یافت قرار داشت، نگهبانان این کوچه از قبیله هائی بودند که پاسداری این کوچه را بعده داشتند و چادرهای خود را در آنجا سرپا میکردند. بهنگام وارد شدن به دراصلی، چیز قابل توجهی جز دو تصویر از تصویرهای پیل که بر پشت هر یک، کسی سوار بود، وجود نداشت.

د بر نیه Bernier، این دو تصویر را چنین شرح میدهد: این دو تصویر پیل بزرگ که بر پشت هر یک، یکی از قهرمانان سوار است، به تنهایی حس ترس و شکوهمندی را برمی‌انگیزاند و در من چنان حس ترسناکی و بزرگداشت را برانگیخته است که شرح آن برای من آسان نیست.

پس از گذشتن از در بزرگ و اصلی بارو، انسان بخیا بان دراز و گشاده‌ای که در میانهاش آبهای چاه روان است، میرسد که هر گوشه‌ی آنرا راهی است و در هر گوشه‌ی آن، دیوارهایی یافت میگرد که پنج یا شش پا از زمین بلندی دارد و به درهائیکه پهنایشان بچهل پامیرسد، محدود است. در این دیوانها مالیات بگیران قرار دارند و کارمندان غیر مهم، پیوسته کارآنان را انجام میدهند و در آن راه بلند (مرتفع) فرماندهان و سپاهیان جزء، در خلال شبها از نگهبانان، سرکشی میکنند. در آنجا در دیگری بود که در کنار باختری آن «بارو» قرار داشت و دارای دیوانها و خیابانی پهناور بود اما آن خیابان را بجای آن درها مفازهائی دربر گرفته بودند و آن بازار نیز در همانجا قرار داشت. جز این دو خیابان بزرگ و اصلی بسیاری خیابانهای فرعی دیگر که بچپ و راست شاخه

بزرگ که درمیانه‌ی استخری پر از آب قرار داشت و «نقاره‌خانه» در کنار خاوری آن جای گرفته بود، منتهی میگردید. در بیشتر ساختمان‌هایی که گرداگرد این مهمانسرا بچشم میخورد، کارگران و خدمتگذارانی گوناگون که در پیشگاه پادشاه، کار می‌کردند، جای‌گزیده بودند، در کنار دراصلی، نقاره-خانه، بچشم میخورد و در سوی راست برابر آن، جایگاه‌هایی برای گردآمدن ویزگان و همگان، قرار داشت و برینرا «میگوید: جایگاهی (تالاری) بود بزرگ که چند از ستون‌ها و پایه‌های زرین آنرا آراسته بودند و همچنین سقف آن به طلا آراستگی داشت و از زمین دارای بلندی چشم‌گیری بود. هوای خوبی داشت و بی‌دیوار و سرگشاده بود و از سه سوی، به آن مهمانسرا می‌پیوست درمیانه‌ی آن جایگاه که در کنار کاخ پادشاه قرار داشت و از بلندی انسان، بلندتر مینمود، روزنه‌ای پهناور و گشاده همانند پنجره‌ای بزرگ یافت میشد که شاه هر روز بر بلندی آن بحالت چهارزانو می‌نشست.

این روزن را از سه سوشاخه‌های نقره‌ای در بر گرفته بود - همانگونه که شاخه‌هایی طلائی نیز نزدیک آنجائی که آنرا «Jharoka» میخواندند، وجود داشت.

ساختمان دیگری که شرح آن بما رسیده است «غسل‌خانه» یا گرما به، نام دارد. غسل‌خانه، در مسافتی کوتاه از آن تالار پیشین، روبروی رودخانه قرار داشت که برای رسیدن به آن تالار ناگزیریم از این دو مهمانسرا، بگذریم در برابر آن رودخانه از سوی خاور و با ختر آن تالار، یکی از مهمانسرا ها بچشم

(۱) «فرانسوا برنیه F. B. Bernier (۱۶۸۸ - ۱۶۲۵) خاور

شناس جهانگردی است که در قرن هفدهم زندگانی می‌نموده. ولادت او بسال ۱۶۲۵ در «انرژ» فرانسه بوده است. این خاور شناس با «تاورینه» سیاح معروف به هندوستان و دهلی رفته و طبیب «شاهجهان» پادشاه مغول بوده و سفرنامه‌ای برای خود ترتیب داده. سفرنامه برنیه که ۱۶۰۷ تا ۱۶۷۷ نوشته مکرر بچاپ رسیده در این سفرنامه ابنیه و آثار کاخ‌های شاهان مغول و دیگران را که در هندوستان دیده مفصلاً شرح داده. ص ۶۲ فرهنگ خاورشناسان

میخورد و در سوی راست آن ، همان گرما به قرار داشت . در طرف چپ ، ساختمانی بنام « خوابگاه » یافت میشد . این ساختمان دارای تالاری بود زیرا گسترده که نگارش‌هایی زرین داشت و از زمین چهار یا پنج پا بلندی میگرفت و پادشاه با اندکی از ویژهگان خود در آنجا می‌نشست . در میانه‌ی « رود - بهشت » که بهنایش بچهار یارد میرسید ، ماهیان فراوان و زیبایی که هر يك گردن آویزی زرین آراسته به نكین‌هایی از یاقوت و مروارید بگردن داشتند روان بودند . هنگامی که شاه بر جایگاه و کرسی دادگری می‌نشست ، هیچ يك از بیگانگان ، حتی سفیران ، اجازه آمدن نداشتند .

در کنار « غسل‌خانه » گرما به‌ای که دارای آب سرد و گرم ( جای شستن با آب سرد و جای شستن با آب گرم ) و جای در آوردن لباس ( جالباسی ) بود ، قرار داشت ، زمین جائی که آب گرم داشت - در وسط بشکل مستطیل از زمین بلندی میگرفت و همانند سکومی نمود - همگی از مرمر و گوهرها و سنگهای گرانبها پرداخته گردیده بود .

اما در میانه‌ی آن جائی که آب سرد وجود داشت . استخر چهار گوش قرار گرفته بود و جوئی که از آن آب ، روان می‌گذشت و به « نهر بهشت » میریخت ، دربر گرفته بود بر چهار گوشه‌ی آن استخر ، درخت‌های صنوبری که شاخه‌هایشان بآب کشیده می‌شد ، وجود داشت . زمین آنجا نیز از مرمر و سنگهای گرانبها پوشیده گردیده بود . جائی که اتاق لباس‌ها ( جای -- در آوردن لباس ) بود و در کنار رود قرار داشت ، روی دیوار های درونی آن رو بروی رود - چند آئینه که از سوره آورده بودند ، برای برگردان کردن زیبایی بدرون اتاق ، کار گذاشته بودند . پیش از این که گفتگوی خود را پیرامون پاره‌ای زیبایی‌های آن ساختمانها آغاز کنیم ، بدنیست سخنی هم از باغ‌های سلطنتی که درون آن « پارو » قرار داشت بمیان آوریم . آن باغها عبارت بودند از دو باغ « بهم چسبیده‌ی : « حیات بخش » و « مهتاب باغ » که هنوز هم پاره‌ای از « حیات بخش » بجای مانده است اما انگلیسی‌ها « مهتاب باغ » را بکلی از میان بردند .

این دو باغ هر يك بدیواری چسبیده بودند و در مساحتی نزدیک « خانه‌ی

این دو باغ هر يك بدیواری چسبیده بودند و در مساحتی نزدیک « خانه‌ی

راست آغاز می‌گردید و اگر خطی پنداری رسم کنیم از ایوان عمومی آغاز و بطور عمودی بسمت شمال گسترش مییابد که همان جدا کننده‌ی دو باغ بشمار میآید.

از این خط، باغ دومین آغاز و به خیابانی که دارای درهای بزرگی است، پایان مییابد. چون «حیات بخش» از «مهابت بخش» زیباتر بود، نویسندگان شرح نخستین را که در سمت باختری آن «خانه‌ی مروارید» و در شمال ساختمانی بنام «آسایشگاه بهادون Bahadon Pavilion»<sup>(۱)</sup> و در جنوب «آسایشگاه ساوان Sawan»<sup>(۲)</sup> قرار داشت و همچنین در طرف خاوری آن «آسایشگاه‌های»<sup>(۳)</sup> دیگری به چشم میخورد، بدرازا کشانده‌اند. اگر این چهار آسایشگاه را به پاره‌هایی برابر - بنا بر مساحت مربع بخش کنیم و در ازای هر گوشه‌ای از آنها با اندازه‌ی بیست یارد برسد، خواهیم دید که درمیانه‌ی هر پاره‌ای از این مساحت‌های چهار گانه‌ی چهار گوش، استخر کوچکی قرار دارد که جوی‌های روان در آن عمودی و روبروی هم، یکدیگر را قطع می‌کنند.

شماره‌ی این جوی‌ها چهار و پهنای هر یک شش یارد است که از پائین‌ترین قسمت یکی از آن چهار آسایشگاه، آغاز می‌گردد و در میانه‌ی راه، جایی که استخر چهار گوش بزرگی بمساحت ۶۰ + ۶۰ گز یافت می‌شود، پایان می‌پذیرد.

در هر جویی ۳ صف فواره کار گذاشته بودند. در داخل استخر میانی چهل و نه و در چهار گوشه‌ی آن صد و دوازده فواره قرار داشت که بنسبت هر گوشه‌ای، بیست و هشت فواره، جایگزین شده بود.

در آغاز هر جویی، آبشاری ساختگی وجود داشت و آبها از ساختمان

(۱) «بهادون Bahadon» نام هندی است برای ماه ششم از سال شمسی در بهاران.

(۲) «ساوان Sawan» نام ماه آوریل است بزبان هندی.

(۳) «مفرجم در متن واژه‌ی «استراحت» را برابر واژه‌ی Pavilion آورده است که بمعنی چادر بزرگ و نیز عمارتی است که برای تماشاچیان ساخته می‌گردد اما برگردان این واژه را به پارسی آسایشگاه قرار دادیم (ب گ دانند)

های آماشگاهها، سرازیر می گردیدند.

در پائین ترین قسمت این آبشارها، جایی بمانند بارگاه، وجود داشت که گلهائی از طلا و نقره آنرا می پوشاند که در روز پراز گلهای رنگارنگ بود در شب بشمعدانهای درخشان تبدیل می گردید.

در این باغ، درختهای گوناگونی کاشته شده بود و در دو طرف خیابانها درختان « سرو » قرار داشتند که زیبایی خیابانها را دو چندان می نمودند و پایهی هر درختی را گلهائی کیمیا و رنگارنگ مانند: بنفشه، زرگس و یاسمن آرایش میداد و همانند بهشت آسمانی زیبا و خوشبو ساخته بود .

جایگاه امپراطوری یعنی «شاه محل » را قالی هائی که در کارخانهی پادشاه بمبلغ شصت هزار روپیه، ساخته شده بود، فرش می کرد. در آنجا دو تن از بزرگترین استادان هنر قالی بافی را پادشاه استخدام کرده بود . یکی از آنها: «علامی سعدالله خان» بود که رئیس صنعت قالی بافی در بار پادشاه بشمار می آمد و دیگری: «علیمردان خان» بود که سرپرستی قالی هائی را که «حرم ملک» امپراطوری بدان فرش گردیده بود، بهمهده داشت.

برهريك از درها پرده هائی از مخمل با حاشیه ای از خطهای زرین و سیمین آویخته شده بود و استادان ویژه ای برای این کار از سرزمین - گجرات آورده بودند، در هر اتاقی دو جای نشستن وجود داشت که بطلا آراسته شده بود .

هزینهی ساختمان این کاخ نوین باهمه ی نگارش های طلائی که با کنجینهی امپراطوری آماده شده بود و بهترین کارگران در آن کار میکردند، نزدیک ۶ میلیون روپیه برآورد شده بود .

ادامه دارد